

متن پرسش

سلام و درود استاد عزیزم: خدا رو خیلی شاکرم بابت ورود شما و قلم نورانیتون به زندگیم. سپاس بخاطر وجودتون. چند تا سوال داشتم ببخشید که زیاده ۱. شما میگوید خود واقعی فقط «هست» و قراره این «هست» رو با بندگی کمال مطلق، به کمال برسونیم. خب این به کمال رسوندن با اعمال صالح دنیاایمون انجام میشه دیگه. بدون عمل که نمیشه خودسازی کرد. مثلاً با خدمتی که از طریق شغلمون به مردم می‌رسونیم و این خدمت رو هم از طریق تحصیلات دانشگاهی یاد گرفتیم. پس درسته ما مدرک و شغل و... نیستیم ولی اینها در اون «خود» تاثیر دارن. چون اعمال ما رو تشکیل میدن و اعمال جان ما رو اصلاح میکنن. پس بنظرم یک پرستار یا مددکار با خدمات بی‌چشمداشتی که در اختیار مردم میذارن، خود قوی‌تر و کامل‌تری دارن و گاه‌ها رحمانیت و رحیمیت هم -که شرط دریافت بقیه اسماء الله هست-، در اونها بیشتره. میدونم دارم اشتباه میگم اما نمیتونم بین هستی خود و اعمالی نظیر شغل و حرفه تفکیک قائل بشم چرا که فکر می‌کنم اونها کمال شخصیت اون هست رو رقم میزنن ۲. آیا میشه گفت خالقیت خداوند و صفت خالق خدا، خلق کردن انسان و بقیه موجودات را ایجاب می‌کند، چنانکه رزاق بودن او، خلق موجودات و رزق دادن به آنها را ایجاب می‌کند و بقیه صفات خدا هم به همین ترتیب. نه اینکه او هدفی داشته باشد که از هدف داشتن هم پاک و منزّه است. ۳. در مورد مرگ غیر طبیعی بر اثر گناهان، که نفس مایوس میشه از رسیدن به کمال و بدن رو رها میکنه، خب اینکه خارج از خواست و اراده ی «من» هست! یعنی نفس جدا از من یه ادراکاتی داشته و تصمیم گرفته. در حالیکه «من» اصلاً نمی‌خواستم بمیرم! یه دفعه روح برای خودش بدن رو ترک کرده؟ مگه من روح نبودم؟! ۴. استاد اصلاً باید بریم دنبال پاسخ این سوالات بی‌سر و ته که تمامی هم نداره؟ احساس می‌کنم فقط نیازه که ساحت دیدم رو تغییر بدم اما نمیدونم چطوری. منظورم اینه که آیا تنها تقویت توحید در قلب و تسلیم در برابر خواست خدا، باعث میشه سوالی باقی نمونه؟ به قول شما فقط «هست» بودن خودش و جهان رو بپذیره و تمام! نمیدونم. مغزم داره منفجر میشه ۵. علامه قاضی و علامه طباطبایی هر دو به مراقبه ای در حد چند دقیقه در روز تاکید داشتن به منظور پیدا کردن خود و نفی خواطر. آیا منظور چیزی شبیه مدیتیشن؟ من وقتی مدیتیشن می‌کنم جوری با خودم اتصال برقرار می‌کنم که هرگز در نماز نمیتونم. احساس معنوی خیلی زیادی برام داره، بیش از نماز. فکر کنم جای تاسف داره... ۶. من میگم اونی که توی خوابی مثل تصادف، می‌ترسه و از خواب می‌پره، همچنان همون مغزه. تصاویر رو خودش ساخته و از اونجایی هم که برای بقای ما تلاش میکنه، در برابر تصاویر ذهنی هم واکنش انعکاسی نشون میده و احساس ترس و فرار و در آخر

بیداری. اره اگه دست نباشه، من هنوز منم. اما اگه مغز نباشه هیچ پردازش و فهمی باقی نمونه، من نمیتونم بین مغز و روح تفکیکی قائل بشم ولی از نحوه پاسخگویی شما به چنین سوالاتی، بنظر میاد برای شما خیلی خیلی بدیهیه! اونقدر بدیهی که حتی توضیحش نمیدید. فکر کنم نباید دنبال استدلال دنیوی بگردیم. به بعضی چیزها فقط میشه باور داشت یا نداشت، همین!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. آری! به گفته حضرت آیت الحق استاد حسن زاده: «دست در کار و دل با یار باید باشد». و از این جهت اگر رضایت خداوند مد نظر انسان باشد، همان آموزه‌های دینی افق‌گشایی می‌کند و معلوم است که سیره اولیاء نیز باید مد نظر باشد. ۲. نکته خوبی است. ۳. آری! نفس ناطقه اراده تکوینی خاص خود را دارد که آن، غیر از اراده جزئیة ما می‌باشد. ۴. همین‌طور است. - به همان معنایی که فرموده‌اند: «تو پای به راه در نه و هیچ می‌رس / خود راه بگویدت که چون باید رفت» ۵. نه! آن حضور و مراقبه، حضور دیگری است که با نظر به توحید و رحمت بیکرانه حضرت حق پیش می‌آید. ۶. مغز در هر حال، عضوی است از بدن مانند دست و پا، و آنچه در همه این امور اصالت دارد «نفس» است که احوالات آن در اعضاء ظاهر می‌شود. موفق باشید